خراسان بزرگ: سال هشتم، شماره (۲۷)، تابستان ۱۳۹۶
Quarterly bulletin of Greater Khorasan: Vol.۸, No.۲۷, Summer ۲۰۱۷

تأملی بر توصیه‌های ابراهیم عباسی به ابومسلم خراسانی در آستانه قیام عباسیان در خراسان

علی ناظمیان فرد[۱]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵
شماره صفحات: ۴۰-۲۹

چکیده

با فراهم شدن موقعیت سیاسی و اجتماعی برای نقیبان و گروندگان به دعوت عباسیان در خراسان،جهت ورود به مرحله علنی قیام و مبارزه آشکار با دولت اموی، ابراهیم عباسی،امام نهضت عباسیان،آخرین توصیه های خود را با ابومسلم در میان نهاد و از او خواست تا در فضای متشنج سیاسی محل مأموریت خویش به کار گیرد و ورق را به سود عباسیان برگرداند. درست است که هر متنی در زمینه خاصی تولید می شود و ناظر به مقصود خاصی می باشد اما در نگاه اول، آن چه در توصیه های امام عباسی پررنگ جلوه می کند، تناقض آشکار برخی از گزاره ها و نبود تلازم منطقی و معنایی در میان آنهاست که از یک سو ابومسلم را به نزدیکی با قبایل یمانی فرا می خواند و از سوی دیگر از او می خواهد که در صورت امکان هیچ عرب زبانی را در خراسان باقی نگذارد. همین امر،موجب تولید گمانه‌های «جعلی بودنتوصیه نامه»، «خطای نسخه برداران» و یا «تشتت در آراء امام عباسی»شده است. پرسشی که این مقاله می کوشد تا برای آن پاسخی جستجو کند، این است که تناقض یاد شده چگونه پدید آمده است و چگونه می توان به رفع آن پرداخت؟ یافته های این پژوهش که بر تحلیل محتوای توصیه های امام عباسی استوار است، نشان می دهد که این تناقض، محصول تصحیف نسخه برداران از ترکیب«انساناً مربیاً» می باشد که اینک در متون تاریخی به صورت « لساناً عربیاً» در آمده است. تصحیح و بازگرداندن آن به صورت نخست،تناقض موجود را رفع خواهد کرد و به گزاره های مندرج در توصیه نامه امام عباسی،سازگاری و تلازم معنایی خواهد بخشید.

واژه های کلیدی: ابراهیم امام، ابومسلم، توصیه نامه،تصحیف، تناقض، تلازم معنایی.

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد nazemian@um.ac.ir

مقدمه

نهضت و نظام عباسیان به مثابه یکی از رویدادهای برجسته و دیرپای تاریخ اسلام،از همان آغاز در کانون توجه موخان جای گرفت و در آثار آنها بازتاب های مختلف یافت. این موضوع در ادوار بعد همچنان مورد اقبال وعنایت تاریخ پژوهان مسلمان و غیر مسلمان قرار گرفت و به تولید ادبیات قالب توجهی در خصوص زمینه ها،فرایندها و فرآورده های این نهضت انجامید. با همه دستاوردهایی که در سالیان اخیر در حوزه مطالعات عباسیان به عمل آمده، نکات ناروشن این نهضت همچنان محتاج پرتوافکنی،بازخوانی و بازاندیشی است. از جمله موارد قابل تأمل در نهضت عباسیان، توصیه های ابراهیم امام به ابومسلم خراسانی در آغاز مأموریت او به عنوان نقیب النقباء در خراسان است که توانست با علنی کردن قیام، توفنده و پرشتاب، بساط امویان را برچیند و ریاست عالیه جهان اسلام را به پیروز شدگان عباسی بسپارد.

ظهور ابومسلم و پیوستن او به نهضت عباسیان، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات این خاندان بر ضد امویان به شمار می آید.همو بود که توانست با بهره برداری از شرایط سیاسی موجود، ورق را به سود آل عباس برگرداند و در گذار نهضت به نظام، نقش مؤثر و غیرقابل انکاری را ایفا نماید. در آستانه علنی شدن قیام عباسیان در خراسان، ابراهیم امام آشکارا ابومسلم را به عنوان عضوی از خاندان خود به نقیبان خراسانی معرفی کرد و در ابتدای مأموریت دوم او به خراسان، نکاتی را با وی در میان نهاد که بعدها در منابع تاریخی چنان بازتاب یافت که از استعداد خوانش های متفاوت برخوردار گردید؛ به گونه ای که تعارض ها و تناقض های موجود در این توصیه نامه توانست منجر به تولید گمانه های «جعلی بودن»،«خطای نسخه برداران» و یا «تشتت در آراء امام عباسی» شود. داوری قاطع در این میان و رسیدن به مرز اتقان،علاوه بر اتکای به شواهد و قرائن،مستلزم شناخت زمینه های تولید متن و یافتن پارگی ها و پیوندهای نامتجانس و ابهام زدایی از متن توصیه های امام عباسی است که روایت های مختلفی از آن در منابع تاریخی به دست داده شده است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با روش کیفی و رویکرد توصیفی- تحلیلی به انجام رسیده است.پس از تمهید مقدمات و شرح بافت موقعیت، ابتدا با محوریت متن توصیه نامه ابراهیم عباسی در تاریخ طبری و مقایسه آن با نسخه بدل های مندرج در منابع دیگر، موارد مورد نظر امام عباسی مورد مداقه قرار گرفته،آنگاه با تحلیل محتوا و مفاد توصیه نامه، به ایضاح تناقض های موجود و سپس با تطبیق گزاره ها با منویات ابراهیم امام، به رفع تعارض‌ها و تناقض‌ها پرداخته شده است.

پیشینه پژوهش

در مطالعاتی که پیرامون نهضت عباسیان به عمل آمده،موضوع یاد شده کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از باب نمونه،حسین مفتخری در مقاله « قیام عباسیان در خراسان» ، محمد کاظم خواجویان در مقاله «نگرشی بر نهضت عباسیان»، محمد عبدالحی شعبان در کتاب «انقلاب عباسیان» و صالح سعید آقا در کتاب «انقلابی که امویان را برانداخت» به توصیه نامه ابراهیم عباسی و مفاد تناقض آمیز آن نپرداخته اند. تنها امیکام اِلاد در مقاله «ترکیب نژادی نهضت عباسیان»، ریچارد فرای در مقاله «نقش ابومسلم در شورش عباسیان»، موشه شارون در کتاب «پرچم های سیاه شرق» و سید احمدرضا خضری در کتاب «تاریخ خلافت عباسی»، با اشاره به متن توصیه های امام عباسی، از پرداختن به بندهای تناقض آمیز آن و چگونگی پیدایش تعارض ها در متن توصیه نامه اجتناب کرده اند.از این رو، پژوهش حاضر می کوشد تا خلأ موجود را پر کند.

خراسان؛ کانون دعوت عباسیان

پس از آن که ابوهاشم عبدالله، فرزند محمدحنفیه، در سال ۹۸ هجری به حیله سلیمان بن عبدالملک در شام مسموم شد و به هنگام مرگ در منزل محمدبن علی عباسی-در حمیمه از توابع بلقا- امر دعوت را به او سپرد (یعقوبی،۱۴۱۴: ۲۹۷/۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۱۹؛ ابن عبد ربه، ۱۹۶۲: ۴۷۵/۴)، عباسیان آماده ورود به مرحله جدیدی از مبارزات سیاسی خود با امویان شدند. شماری از بزرگان هاشمیه، از جمله: سلمهٔ بن بجیر و ابورياح میسرهٔ بن نبال از همراهان ابوهاشم بودند (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۱۸۳-۱۸۰) که بنا به توصیه او از در بیعت و همکاری با محمدبن علی وارد شدند و به مثابه حلقه مشروعیت ساز در اندیشه پیروان ابن حنفیه و ابوهاشم در موضوع انتقال امامت به خاندان عباسی عمل کردند (بهرامی، ۱۳۹۴: ۴۴۳).

بعد از مرگ ابوهاشم، یاران نزدیک او که به محمدبن علی عباسی پیوسته بودند، در تئوریزه کردن اندیشه سیاسی عباسیان نقش اساسی ایفا کردند و هم اینان بودند که برای نخستین بار

به ترویخ اندیشه امامت محمدبن علی بن عبدالله بن عباس در کوفه پرداختند و در گسترش دعوت عباسی در عراق و خراسان اهتمام بلیغ ورزیدند (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۳۰۸/۲؛ دینوری،۱۹۶۰: ۳۳۳-۳۳۲). شرایط سیاسی کوفه و حساسیتی که امویان نسبت به این منطقه داشتند،روند دعوت را کند می کرد.به همین سبب،شمار گروندگان به دعوت عباسی در این شهر تا سال ۱۰۰ هجری از سی نفر تجاوز نمی کرد (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۱۹۴). این امر موجب شد که امام عباسی مکان دیگری را که از شرایط بهتری برای پذیرش و گسترش دعوت برخوردار باشد، جستجو کند. او برای نخستین بار، این اندیشه را با بکیر بن ماهان که به نمایندگی از شیعیان کوفی برای ابلاغ خبر مرگ مسیرهٔ بن نبال و تسلیم هدایای شیعیان به امام عباسی به حمیمه رفه بود،در میان نهاد (همان). کوفه از نظر او تمایلات علوی، و بصره گرایشات عثمانی داشت، و حجاز در سودای بازگشت به روزگار شیخین، و شام در قبضه قدرت بنی امیه بود. تنها خراسان محل مناسبی برای نشر دعوت عباسیان می دانست که از آن به سرزمین مردان نیرومند یاد می کرد (همان: ۲۰۷؛ مقدسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۹۳۶).

خراسان به علت دوری از مرکز خلافت امویان، برای عباسیان در قیاس با کوفه از خطرخیزی کمتری برخوردار بود. افزون بر این،گرایش مردم این سرزمین به اهل بیت پیامبر چنان بود که عباسیان می توانستند از آن به سود نهضت خود بهره برداری کنند. از این رو، امام عباسی خطاب به بکیر بن ماهان که بعد از مرگ میسره بن نبال عهده دار ریاست دعوت عباسیان در کوفه شده بود (دینوری،۱۹۶۰: ۳۳۴)، گفت: «دعوت ما از مشرق آغاز خواهد شد و یاران ما با پرچم های سیاه از آن سرزمین برخواهند خاست» (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۱۹۹). سپس با توسل به اندیشه های رازورانه، به نقل سخنی از رسول خدا پرداخت که «هرگاه دیدید که پرچم های سیاه از سمت خراسان می آیند به آنها روی آورید» (همان).

اندکی پیش از این، یزید بن ماهان–برادر بکیر– در سند وفات یافته بود و وارثی نداشت. بکیر با اجازه امام عباسی به سند رفت و از سوی او مأمور شد که در مسیر خود از جرجان و مرو بگذرد و اوضاع خراسان را برای ترویج دعوت رصد کند. امام به او گفته بود که دعوت ما در خراسان با پیشگامی تو آغاز خواهد شد (همان: ۲۰۰). بکیر نزدیک به دو ماه در مرو ماند. در این مدت با سلیمان بن کثیر خزاعی آشنا شد و موضوع دعوت بنی عباس را با او در میان نهاد.به دنبال بیعت سلیمان، به تدریج، یزید بن هنید، قیس بن سری، عمرو بن اعین، زیاد بن صالح، طلحهٔ بن رزیق، عمران بن اسماعیل، خالدبن ابراهیم ذهلی، علاء بن حریث و موسی بن کعب به دعوت او پاسخ مثبت دادند (همان: ۲۰۲).

در همان سال، محمد بن علی سه تنِ دیگر از دعوتگران عباسی را به نام های: ابوعکرمه زیادبن درهم، محمد بن خنیس،و حیان عطار که از یاران نزدیک ابوهاشم بودند به سرپرستی ابوعکرمه روانه خراسان نمود و به آنها تاکید کرد که در کار دعوت از شیوه بکیر بن ماهان پیروی کنند و در طول مأموریت خود با اشتغال به تجارت، مانع از ایجاد حساسیت مأموران اموی شوند.همچنین از آنها خواست که دست به شمشیر نبرند؛مردم را به «الرضا من آل محمد» فراخوانند و از ستم های بنی امیه با آنها سخن بگویند و یاد آور شوند که آل محمد(ص) برای حکومت سزاوارترند. نام امام را مخفی بدارند و اگر کسی از نام او جویا شد، بگویند که مجاز به افشای آن نیستند (همان: ۲۰۰).

نمایندگان امام عباسی پس از جذب عناصر شایسته در خراسان، به تشکیل مجلس نقیبان پرداختند تا موضوع ترویج دعوت در پهنه خراسان را به آنها واگذار کنند. این که در تشکیل این چنین مجلسی،فضل تقدم از آن کیست میان مورخان اتفاق نظر دیده نمی شود. به غیر از بلاذری و مؤلف اخبار الدولهٔ العباسیهٔ (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۵۸/۴؛ اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۱۳)، بیشتر مورخان بر این باورند که زیادبن درهم، معروف به ابو عکرمه سراج، از سوی بکیر بن ماهان ماموریت یافت تا در مرو به تشکیل مجلس نقیبان همت گمارد (طبری،۱۳۸۷: ۵۶۲/۶؛ ابن اثیر،۱۳۸۵: ۵/ ۵۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۱۸۹/۹؛ مقدسی،۱۳۷۴: ۹۳۹/۶؛ مقریزی، ۱۹۹۱: ۴/ ۱۲۷؛ ازدی،۱۹۶۷: ۲۶).

از عمده ترین کارکردهای این مجلس، ایجاد نظم و وفاق در میان نقیبان، ارائه طریق در امر گسترش دعوت و جلوگیری از ورود افراد نااهل به درون حلقه نقیبان بود. به پیشنهاد بکیر بن ماهان،برای عضویت در این مجلس، از دوازده[۱] تن از نقیبان که در ایمان آنها به دعوت عباسی تردیدی وجود نداشت، بیعت

۱. بیشتر مورخان معتقدند که شمار نقیبان عباسی در خراسان دوازده نفر بود(نک:بلاذری،۱۴۱۷: ۴/ ۱۵۸؛ طبری،۱۳۸۷: ۶/ ۵۶۲؛ ازدی،۱۹۶۷: ۲۶؛ ابن اثیر،۱۳۸۵: ۵۳/۵-۵۴؛ ابن‌کثیر،۱۴۰۷: ۱۸۹/۹) اما ابن حبیب بغدادی شمار آنها را سیزده نفر و جاحظ تعداد آنها را یازده نفر نقل کرده است(نک: ابن حبیب بغدادی[بی‌تا]:۴۶۵؛ جاحظ،۱۹۶۴: ۲۲و۲۴).

ستانده شد (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۱۴-۲۱۳). عدد دوازده، نمادی از نقیبان دوازده گانه بنی اسرائیل و نقیبان دوازده گانه پیامبر اسلام در پیمان عقبه بود که پیش از این از سوی ابوهاشم با این تاکید به محمدبن علی توصیه شده بود که کار موسی و محمد(ص) جز از راه نقیبان دوازده گانه به انجام نرسید (یعقوبی،۱۴۱۴: ۲۹۸/۲-۲۹۷). از میان این نقیبان، هفت نفر به نام های: موسی بن کعب،لاهزبن قریظ،و قاسم بن مجاشع از قبیله بنی تمیم، و سلیمان بن کثیر و مالک بن هیثم از قبیله خزاعه، قحطبه بن شبیب از قبیله طی،و خالدبن ابراهیم از قبیله ذهل بودند که همگی عرب تبار به شمار می آمدند (ابن حزم اندلسی،۱۹۶۲: ۲۳۶و ۲۴۲و۳۱۹و۴۰۳و۴۰۴؛ بلاذری،۱۴۱۷: ۱۵۹/۴-۱۵۸؛ زرکلی،۱۹۹۹: ۱/ ۴۰۵؛ سمعانی،۱۹۸۸: ۳۵۸/۱؛ ابن اثیر،۱۹۸۰: ۱/ ۴۳۹). پنج نفر دیگر به نام های: عیسی بن اعین، طلحه بن رزیق،عمرو بن اعین، عمران بن صالح و شبل بن طحمان، به ترتیب از موالی بنی خزاعه، آل ابی معیط و بنی اسد بودند (جاحظ،۱۹۶۴: ۲۵/۱-۲۴؛ اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۱۶؛ ابن کثیر،۱۴۰۷: ۹/ ۱۸۹؛ بلاذری،۱۴۱۷: ۴/ ۱۵۸؛ازدی، ۱۹۶۷: ۲۶؛ طبری،۱۳۸۷: ۵۶۲/۶).

با همه پنهان کاری و احتیاطی که داعیان کوفی در پیوند با خراسان و نقیبان می ورزیدند، سه تن از آنان به نام های: ابوعکرمه، محمد بن خنیس و عمار عبادی به چنگ اسد بن عبدالله قسری والی اموی خراسان افتادند. به غیر از عمار عبادی که جان به در برد، همراهان او به دار کشیده شدند (طبری،۱۳۸۷: ۷/ ۴۰؛ الدوری، ۲۰۰۰: ۴۸). این واقعه موجب شد که امام عباسی برای فروخفتن حساسیت امویان، تا چند سال، دعوتگر جدیدی به خراسان نفرستد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۵۹/۴؛ مقریزی، ۱۹۹۱: ۱۳۱/۴). با این حال، در طول این مدت، از فعالیت نقیبان کاسته نشد و جریان دعوت در خراسان همچنان ادامه یافت؛ تا این که خبر فعالیت سلیمان بن کثیر که بعد از قتل ابوعکرمه ریاست نقیبان را بر عهده گرفته بود، به اسد بن عبدالله قسری رسید. والی اموی دستور بازداشت سلیمان بن کثیر، لاهز بن قریظ،موسی بن کعب و مالک بن هیثم را صادر کرد و به هر کدام سیصد ضربه تازیانه زد.تنها پس از آن که حسن بن زید ازدی/ اسدی بر برائت آنها شهادت داد، دستور آزادی شان را صادر کرد (ابن خلدون،۱۳۶۳: ۱۶۳/۲).

به رغم همه دشواری ها، تشکیلات سری عباسیان همچنان به فعالیت های خود ادامه می داد و نقیبان و دعوتگران در پوشش بازرگانان، خود را از مظان اتهام دور نگه می داشتند(ابن قتیبه،۱۹۶۰: ۴۰۶). سخت گیری های امویان،نقیبان را واداشت تا ماجرا را با امام محمدبن علی در میان گذارند و از او کسب تکلیف کنند. امام در پاسخ به آنها نوشت:« این کمترین چیزی است که باید در راه رسیدن به پیروزی تحمل کرد. به پنهان کاری خود ادامه دهید و در کار دعوت مدارا پیشه کنید» (دینوری،۱۹۶۰: ۳۳۶).

با مرگ اسدبن عبدالله قسری، نقیبان عباسی در خراسان نفس راحتی کشیدند.آن چه در این میان، شرایط را به سود آنها برگرداند،شکاف و اختلافی بود که در خاندان اموی، در عصر حاکمیت ولیدبن یزید بن عبدالملک، افتاد (الخضری بک،۱۹۷۰: ۱۹). این امر به تحریک عصبیت قبیله ای در میان مضری ها و یمانی های سپاه اموی انجامید. در خراسان،نصربن سیار که از عرب های شمالی(مضری) بود، جانشین اسدبن عبدالله قسری(یمانی)شد. با روی کار آمدن نصر،شکاف میان مضری ها و یمانی ها در خراسان بیشتر و آشکارتر شد. نقیبان،این فرصت را مغتنم شمردند و روند دعوت را تا آستانه ورود به مرحله علنی و آمدن ابومسلم به پیش بردند.

بافت موقعیتی توصیه نامه

پیش از پرداختن به توصیه‌نامه ابراهیم عباسی، توجه به زمینه‌های صدور آن به مثابه بافت موقعیتی و برون‌متنی، به منظور درک بهتر شرایط، ضروری می‌نماید. بافت موقعیتی با ترسیم موقعیت برون‌متنی نشان می دهد که متن توصیه نامه محصول چه شرایط سیاسی و اجتماعی بوده است. از آن‌جا که هر متنی در زمینه و بافت خاصی تولید می‌شود و فهم آن در گرو فهم بافتی است که متن در آن تولید شده است، ابتدا به شناخت بافت موقعیتی توصیه‌نامه امام عباسی خواهیم پرداخت تا در پرتو شناخت این بستر، امکان بهتری برای داوری در خصوص متن یاد شده فراهم شود.

شناخت بافت موقعیتی صدور توصیه‌نامه یاد شده در گرو شناخت ابومسلم و پیوند او با عباسیان است. تحرکات سیاسی که پیش از این از سوی عباسیان در خراسان شروع شده بود،با ورود ابومسلم به صحنه و پیوستن او به انقلابیون عباسی به یک مرحله استعلایی رسید و شتاب بیشتری به خود گرفت.ابومسلم که در این دوره به عنوان نقیب‌النقبای عباسیان برگزیده شد و پیروزی نهضت عباسیان در خراسان مرهون درایت و کفایت او بود، اصل و نبسش در تاریخ، مورد وفاق مورخان نیست. گفته‌اند که در

سال۱۰۰ (ابن خلکان، بی تا: ۱۴۹/۳؛ ذهبی،۱۴۱۳: ۴۸/۶) و یا ۱۰۱ هجری (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۶۱/۶) به دنیا آمد و در کوفه نشو و نما یافت (ابن‌طقطقی،۱۳۱۷: ۱۲۳). از حیث تبارشناسی، با همه اختلافی که بر سر تبار ایرانی، عربی، کردی و ترکی او رفته است، اشتهار به خراسانی، سایر گمانه‌ها را به حاشیه رانده و اصالت ایرانی او را برجسته کرده است[1]. خود او نیز در مبهم ماندن اصل و نسبش دخیل بود (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۸۳). چه، گاهی که از وی در این خصوص پرسشی به عمل می‌آمد، می‌گفت: «اثر من بهتر از نسبم می‌باشد.اگر به امر به معروف و نهی از منکر بپردازید بهتر از آن است که خود را به این موضوع مشغول سازید» (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۱۷/۴؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۶۴/۷).

زندگی ابومسلم تا پیش از پیوستن به عباسیان، چندان روشن نیست. همین‌قدر معلوم است که در کودکی به همراه پدرش که یک چند مالیات فریدن اصفهان را به مقاطعه گرفته بود و از عهده ادای آن برنمی‌آمد، به آذربایجان گریخت و از آن‌جا به کوفه رفت و در زمره موالی خاندان عجلی درآمد (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۶۳). پس از چندی که اربابان او ـ عیسی و ادریس عجلی ـ به علت بدهی مالیاتی (همان: ۲۵۵) و یا ارتباط با بنی‌هاشم (دینوری،۱۹۶۰: ۳۳۷)، به دستور یوسف‌بن عمر ثقفی ـ والی اموی عراق ـ به زندان افتادند، ابومسلم نیز برای انجام خدمت با آن‌ها به زندان رفت (همان). مقارن این ایام، بکیربن ماهان نیز به علت مسائل مالی در زندان به سر می‌برد (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۶۳). در آن‌جا بود که با ابومسلم آشنا شد و به هوش و ذکاوت او پی برد.

در سال ۱۲۴ هجری، شماری از نقیبان عباسی به سرپرستی سلیمان‌بن کثیر که برای دیدار با امام عباسی از خراسان به حج می‌رفتند، در مسیر خود از کوفه گذشتند، و در زندان واسط به دیدار بکیربن ماهان و شیعیان زندانی شتافتند (بلاذری،۱۴۱۷: ۴/ ۱۶۲-۱۶۱). اینان هم در زندان به شایستگی‌های ابومسلم پی بردند و در دیدار با امام عباسی در مکه از هوش و درایت او سخن گفتند. امام که به اوصاف ابومسلم راغب شده بود از نقیبان خود خواست تا او را از اربابش خریداری کنند و به حمیمه بفرستند (دینوری، ۱۹۶۰: ۳۳۸). نقیبان در راه بازگشت خود به خراسان، تمایل امام عباسی به ابومسلم را با پسران معقل عجلی درمیان نهادند و پیشنهاد خرید او را مطرح کردند. گفته‌اند که بکیربن ماهان او را به چهارصد درهم[2] خرید (طبری، ۱۳۸۷: ۱۹۸/۷؛ ابن اثیر،۱۳۸۵: ۲۵۸/۵؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۲۲۹/۷؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷: ۳۴۰/۹؛ ابن خلدون،۱۳۶۳: ۱۶۶/۲؛ ذهبی،۱۴۱۳: ۵۱/۶) و به حمیمه نزد امام عباسی فرستاد.

ابومسلم در حمیمه به دیدار امام عباسی رفت و در طول یک سالی که از عمر محمدبن علی بن عبدالله باقی مانده بود توانست اعتماد او را به خود جلب کند. با مرگ امام، ابومسلم به همراه ابوموسی سراج به کوفه بازگشت (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۵۵) و چندی بعد، از آن‌جا با نقیبان برای دیدار ابراهیم عباسی رهسپار مکه شد. آن‌ها ابومسلم را به همراه بیست هزار دینار و دویست هزار درهم و متاع بسیار به ابراهیم امام تقدیم کردند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳۳۹/۵). امام عباسی او را شناخت و دانست که پیش از این شاهد رفت و آمد وی در مجلس پدرش بوده است(اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۵۶). در این دیدار، ابومسلم مورد توجه امام عباسی قرار گرفت و برای او که تا این زمان به نام ابراهیم‌بن ختکان (همان: ۲۵۵) و یا ابراهیم‌بن عثمان (مقدسی،۱۳۷۴: ۹۶۰/۶؛ ابن‌خلکان، بی‌تا: ۱۴۵/۳) خوانده می‌شد[3]، نام عبدالرحمن و کنیه ابومسلم برگزید (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۵۴؛ بلاذری،۱۴۱۷: ۱۶۱/۴) و او را مأمور ابلاغ نامه‌های خود به نقیبان خراسانی کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۵۸/۸). به دنبال این مأموریت بود که ابومسلم یک چند در حکم پیک امام، با مرکب شخصی خود در مسیر خراسان و حمیمه رفت و آمد می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۶۲/۴؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۳۳۸) و پیغام هر دو سو را منتقل می‌نمود؛ تا این‌که شرایط سیاسی برای شروع دعوت علنی در خراسان مهیا شد و نقیبان طی نامه‌ای از

---

۱. برخی او را اصفهانی، عده‌ای او را از اهالی خراسان و مرو، برخی هم او را در شمار مردم «خطرنیه» کوفه به شمار آورده‌اند. برای اطلاع بیشتر(نک: اخبارالدولةالعباسیة،۱۹۷۱: ۲۶۳؛ اسفزازی، ۱۳۳۸: ۱۷۴/۵؛ طبری،۱۳۸۷: ۳۶۰/۷). هم‌چنین گفته‌اند که او یک بار خود را از نسل سلیط بن عبدالله عباس خواند و خشم منصورعباسی را برانگیخت. بعید نیست که این نکته از بر ساخته‌های عباسیان بر ضد او باشد تا با توسل به آن به حذف وی مبادرت کنند(نک: العیون والحدائق فی معرفة الحقائق،۱۸۶۹: ۱۸۳/۳؛ ابن طقطقی،۱۳۱۷: ۱۲۳؛ ابن عماد حنبلی،۱۹۷۹: ۱۸۱/۱).

۲.اخبارالدولة العباسیه نیز ضمن روایتی آورده است که ابومسلمه خلال او را به هفتصد درهم از پسران عجلی خرید (نک: اخبارالدولة العباسیه،۲۶۶:۱۹۷۱). خرید او به مبلغ هفتصد درهم به سلیمان بن کثیر نیز نسبت داده اند (نک: بلاذری،۱۴۱۷: /۱۶۲۴).دینوری در نقل دیگری آورده است که پسران معقل عجلی، ابومسلم را به امام عباسی اهدا کردند (نک: دینوری،۱۹۶۰: ۳۳۸).

۳. بنا به روایتی دیگر، نام ایرانی او بهزادان بوده است (نک:الدوری،۲۰۰۰: ۵۰۰).

ابراهیم امام خواستند تا مردی از خاندان عباسی را برای اعلان قیام به خراسان گسیل نماید.

ابراهیم که مصلحت نمی‌دید عضوی از خاندان عباسی را مأمور این کار نماید[1]، از سلیمان‌بن کثیر و قحطبه بن شبیب خواست تا این مأموریت دشوار را برعهده بگیرند (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۵۶). خود داری نقیبان از پذیرش این امر، موجب شد که ابراهیم امام در سال ۱۲۸ هجری ابومسلم را به نمایندگی خود برای رهبری قیام در خراسان برگزیند و او را با نامه‌ای خطاب به نقیبان دعوت عباسی به آن سامان اعزام نماید (طبری،۱۳۸۷: ۳۵۵/۷-۳۵۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۶۲/۴؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۵۶/۲).

ابومسلم به محض رسیدن به خراسان، به دیدار نقیبان در منزل سلیمان‌بن کثیر رفت و نامه امام عباسی را به او تقدیم کرد. سلیمان از طلحهٔبن رزیق خواست تا مهر از نامه برگیرد و مندرجات آن را برای حاضران در مجلس بخواند (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۷۰). امام در این نامه ضمن «مجدالدهر» خواندن ابومسلم، اظهار امیدواری کرده بود که در پرتو رهبری او وعده‌های الهی تحقق یابد و از یاران خود در خراسان خواسته بود که با همدلی به فرمان او گردن نهند (همان: ۲۶۹). سلیمان با شنیدن پیام امام به شدت برآشفت و از پذیرش خواست او سرباز زد و با ابومسلم به تندی سخن گفت و از سر خشم ضربه‌ای به پیشانی او زد که شکافته شد و خون تمام چهره‌اش را فرا گرفت (همان: ۲۷۱). تنها واکنش آرام ابومسلم به هنگام خروج از مجلس این بود که می‌گفت: «آیا مردی را به جرم این‌که می‌گوید پروردگار من‌الله است، می‌کشید؛ در صورتی‌که با ادله روشن از جانب امامتان به سوی شما آمده است؟» (سوره غافر، آیه ۲۸)[2]

سلیمان که از جوانی و بی‌تجربگی ابومسلم بیمناک بود و می‌ترسید که شاید قیام را در این مرحله دشوار به فرجام ناخوشایندی رهبری کند (طبری، ۱۳۸۷: ۳۶۱/۷)، از انتخاب او توسط امام عباسی مأیوس شد و از طلحهٔبن رزیق[3]خواست تا مراتب اعتراض او را به امام گزارش کند و یادآور شود که «ما تاکنون سختی‌های این امر را تحمل کرده‌ایم، سرمه شب‌زنده‌داری را بر چشمان خود زده‌ایم، دست و پاهای یارانمان در این راه قطع، و زبانشان بریده شد و به انواع شکنجه‌ها مبتلا شدند. اکنون که وقت چیدن میوه‌های قیام فرا رسیده است، شخصیتی ناشناخته بر ما ظهور کرده که نمی‌دانیم از کدام تخم سر برآورده و از کدامین لانه به این جایگاه رسیده است. به خدا سوگند، پیش از آن‌که او از مادر زاده شود، من با این دعوت و تبلیغ آشنا بودم» (اخبارالدوله العباسیه،۱۹۷۱: ۲۷۰-۲۷۱).

مخالفت نقیبان عباسی با رهبری ابومسلم چندان به درازا نکشید. در موسم حج که ابومسلم شرح ماجرا را با ابراهیم امام در میان نهاد، بار دیگر امام عباسی در حضور بزرگانِ دعوت به تأیید او پرداخت و به نقیبان یادآور شد که «من قبول این مسئولیت را ابتدا به شما پیشنهاد کردم اما چون از پذیرش آن خودداری کردید، به عهده ابومسلم نهادم.اینک،هرکس از من اطاعت می‌کند باید از ابومسلم اطاعت کند و هرکس از او نافرمانی کند از من نافرمانی کرده است» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۵۶/۲). در این میان، گروهی از شیعیان بنی‌عباس که خواهان شکسته شدن ابهت سلیمان بودند به زعامت ابومسلم گردن نهادند. سلیمان نیز ناگزیر شد به تبع یاران و هواداران خود به اکراه با او بیعت کند و از در اطاعت و فرمانبرداری وارد شود (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۷۲).

درست در چنین شرایطی که نقیبان با بیم و امید نسبت به سرنوشت نهضت می‌نگریستند و تنها به نشانه تسلیم در برابر رأی امام عباسی با ابومسلم که به زعم خودشان از تجربه کافی برخوردار نبود، بیعت کردند. امام عباسی توصیه‌های معروف خود را با ابومسلم درمیان نهاد تا در خلال مأموریت خویش در خراسان به کار گیرد که شرح و تحلیل آن در پی خواهد آمد.

بافت متن نامه و تحلیل محتوای آن

آن‌چه از ابراهیم عباسی خطاب به ابومسلم در آستانه روانه شدن او به خراسان صادر شد، در حکم متنی است که از منظر تاریخی و روایت شناسی شایسته تأمل و تدقیق است. تردیدی نیست که هیچ متنی در خلأ تولید نمی‌شود بلکه همواره به زمینه‌ای محتاج

---

۱. برخی از پژوهشگران احتمال داده‌اند که شاید ابراهیم عباسی واهمه داشت که اگر یک عنصر عباسی را مامور این کار سازد، در فردای پیروزی قدرت را به سود خود قبضه کند و حاضر به کناره‌گیری نباشد(نک:عباسی، ۱۳۹۲: ۱۱۳). شعبان هم معتقد است که انتخاب ابومسلم صرفا برای این بود که موضوع رهبری رنگ خاصی به خود نگیرد. (نک: Shaban,۱۹۷۰: ۱۵۴)

۲. در این آیه،تصریح بر «من ربکم» شده است اما ابومسلم آن را «من امامکم» خواند (نک: اخبارالدولهٔ العباسیه،۱۹۷۱: ۲۷۱).

۳. در میان نقیبان، طلحه‌بن رزیق متولی مکاتبه با امام عباسی بود (نک: الجهشیاری،۱۹۳۸: ۸۴) .

است که می‌توان از آن به پیرامتن[۱] و یا بافت موقعیتی[۲] یاد کرد. آن‌چه در پیرامتن برای خوانشگر متن ایجاد حساسیت می‌کند، پرسش‌هایی است که همگی معطوف به نحوه موجودیت متن می باشند. پرسش‌هایی از این دست که این متن در چه زمانی و توسط چه کسی و به چه منظوری تولید شده است؟ این‌گونه پرسش‌ها که در حکم عناصر پیرامتنی به شمار می‌آیند به خوانشگر متن کمک می‌کنند که متن را چگونه بخواند و چگونه نخواند (Allen,۲۰۰۱: ۲۰۳-۲۰۴).

امام عباسی در شرایطی که حرکت عباسیان در خراسان آماده ورود به عرصه علنی بود و ابومسلم در مأموریت نخست خود مورد استقبال سران دعوت قرار نگرفته و با او به تندی و خشونت رفتار شده بود، اینک در ابتدای عزیمت او به سوی خراسان، توصیه‌هایی را با رهبر جدید نهضت در میان نهاد که بعدها در تاریخ‌نگاری اسلامی به صورت‌های مختلف بازتاب یافت. در این‌جا، روایت طبری که از شکل مشروح‌تری برخوردار است، اساس کار قرار می‌گیرد و به گاه ضرورت، گزارش سایر مورخان نیز مورد عنایت قرار خواهد گرفت. بنا به روایت طبری، ابراهیم عباسی خطاب به ابومسلم گفت: «یا عبدالرحمن، انک رجل منّا اهل‌البیت. فاحتفظ وصیتی، وانظر هذا الحی من الیمن فأکرمهم، وحل بین اظهرهم، فان الله لایتم هذا الامر الاّ بهم. وانظر هذا الحی من ربیعهٔ فأتهمهم فی امرهم. وانظر هذا الحی من مضر فانهم العدو القریب الدار، فاقتل من شککت فی امره و من کان فی امره شبههٔ و من وقع فی نفسک منه شیء. وان استطعت ان لاتدع بخراسان لساناً عربیاً فأفعل و ایمّا غلام بلغ خمسهٔ أشبار تتهمه فاقتله. ولا تخالف هذا الشیخ ـ یعنی سلیمان‌بن کثیر الخزاعی ـ ولا تعصه، و اذا اشکل علیک أمر فأکتف به منی» (طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۴/۷).

«ای عبدالرحمن! تو مردی از اهل بیت ما می باشی. توصیه‌ام را به خاطر بسپار. قبیله یمنی را مدنظر داشته باش و آن‌ها را گرامی بدار و در میان آن‌ها زندگی کن؛ زیرا خداوند، این قیام را جز به واسطه آن‌ها به انجام نخواهد رساند. به قبیله ربیعه هم بنگر و مسائلشان را از نظر به دور ندارد. به قبیله مضر توجه کن که اینان دشمنان دیوار به دیوار ما هستند. هرکس از آن‌ها که در کارش شبهه‌ای بود و به او تردیدی کردی به قتل برسان. و اگر بتوانی که هیچ عرب زبانی را در خراسان باقی نگذاری، چنان کن؛ حتی اگر کودکی پنج وجبی باشد او را از میان بردار. با این شیخ ـ یعنی سلیمان‌بن کثیر ـ مخالفت نکن و از او سرپیچی منما. اگر امری بر تو مشتبه شد، به جای من به او اکتفا کن.»

هرچند یعقوبی و مسعودی به این توصیه نامه اشاره‌ای نکرده‌اند اما از میان روایت‌های موجود، شبیه‌ترین روایت به آن‌چه طبری در تاریخ خود ضبط کرده، روایت‌های ازدی، ابوعلی مسکویه، ابن‌قتیبه و ابن‌اثیر است (رک: ازدی،۱۹۶۷: ۱۰۷؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۲/ ۱۵۵–۱۵۶؛ مسکویه رازی،۱۳۷۹: ۲۵۶/۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳۴۸/۵) که از کمترین اختلاف با روایت طبری برخوردارند. در روایت ابن عبدربه و ابن‌کثیر و نیز کتاب العیون والحدائق، در قیاس با طبری، تفاوت و افتادگی‌هایی دیده می‌شود (ابن عبد ربه،۱۹۶۲: ۴۷۹/۴؛ ابن کثیر ۱۴۰۷: ۲۸/۱۰؛ العیون والحدائق، ۱۸۶۹: ۱۸۴/۳). ذهبی در سیر اعلام النبلاء و مؤلف اخبارالدولهٔ العباسیه تنها به ذکر یک گزاره از گزاره‌های متعدد مربوط به این ماجرا می‌پردازند و آن را به نامه‌ای حواله می‌کنند که امام عباسی به ابومسلم نوشت و در مسیر حمیمه به خراسان، به چنگ مروان‌بن محمد، خلیفه اموی، افتاد (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۳۹۲؛ ذهبی،۱۴۱۳: ۵۸/۶–۵۹). تنها ابوحنیفه دینوری است که با اکتفای به یک گزاره از توصیه‌های امام عباسی، آن را در زمره سفارش‌های سفاح به ابومسلم شمرده است (دینوری،۱۹۶۰: ۳۵۹).

توصیه‌های ابراهیم عباسی آن‌گونه که در تاریخ طبری آمده، از جهات عدیده قابل تدقیق است. نخستین نکته‌ای که در آغاز این سفارش‌ها به چشم می‌خورد این است که ابراهیم امام، ابومسلم را در زمره اهل‌بیت به شمار آورده است.عباسیان در آغاز نهضت خود با هوشمندی و زیرکی، مفهوم اهل‌بیت را به گونه‌ای ادا می‌کردند که دیگران را در مصداق‌یابی آن متوجه اهل بیت پیامبر کنند. اما بعدها از مفهوم «عشیرتک الاقربین» چنان تفسیر موسعی ارائه کردند که معلوم شد مصداق اهل بیت در نزد آن‌ها کسی جز آل‌عباس نیست (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۶: ۱۶۲/۷–۱۶۱؛ صفوت، ۱۹۸۵: ۳/ ۱۲و۱۴). با این حال، چرا ابراهیم امام در این مرحله از روند دعوت عباسیان، ابومسلم را در شمار «اهل‌بیت» نشاند و روانه خراسان کرد؟ به نظر می‌رسد که اقدام ابراهیم‌بن محمد معطوف به درخواست نقیبانی بود که عضوی از خاندان

---

۱. Paratext

۲. Situational Context

عباسی را برای رهبری قیام در مرحله علنی آن لازم شمرده بودند (Sharon,۱۹۸۳: ۲۱۶). به رغم این‌که ابومسلم از تبار عباسیان نبود، چگونه ابراهیم امام او را در زمره اهل‌بیت به شمار آورد و در پاسخ به دعوت نقیبان خود در خراسان به آن سامان گسیل داشت؟واقعیت آن است که امام عباسی در آن مقطع حساس نمی‌توانست عضو خُلَصی از خاندان خود را برای رهبری نهضت به خراسان بفرستد. چه، نخست، بیم آن داشت که علویان هوادار نهضت در خراسان به نیت عباسیان پی ببرند و بدانند که مراد آن‌ها از «آل‌محمد» و «اهل‌بیت» چیزی جز «آل‌عباس» نیست و این امر زمینه واگرایی را در میان هواداران نهضت در آستانه ورود به مرحله علنی فراهم سازد. دو دیگر این‌که، اگر عضوی از خاندان عباسی را مأمور این کار می‌کرد اما با توجه به حساسیت امویان نسبت به تحرکات برخی از نقیبان و داعیان، به چنگ کارگزاران مروانی در خراسان می‌افتاد، اسرار نهضت فاش می‌شد و امنیت جانی ابراهیم امام و خاندان عباسی در حمیمه به خطر می‌افتاد (همان: ۲۱۷-۲۱۸). مسبوق به این نگرانی‌ها بود که او مولی (وابسته) خود، ابومسلم، را به این مأموریت حساس و دشوار فرستاد و عضویت او در اهل‌بیت عباسی را در پرتو مفهوم ولاء تعریف کرد. چه، نخستین بار که ابومسلم به همراه نقیبان به دیدار امام در مکه رفت و مورد توجه او قرار گرفت و پس از آن نیز در چند نوبت به اتفاق ابوموسی سراج به حمیمه رفت و آمد کرد، امام عباسی طی نامه‌ای از بزرگان شیعه در کوفه خواست تا یکی از افراد مورد اعتماد خود را به نزد او بفرستند. او در نامه خود ابراز تمایل کرده بود که می‌خواهد یک چند ابومسلم را به خدمت بگیرد و از نزدیک با او همنشین شود (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۶۱). داعیان کوفی، ابومسلم را به درخواست امام به حمیمه فرستادند. او از همان ابتدا که به منزل امام عباسی وارد شد تحت‌تربیت و مراقبت وی قرار گرفت و تا چند سال در سرای عباسیان ماند و در سفر و حضر پیوسته با امام بود (ابن خلکان، بی تا: ۳/ ۱۴۶)؛ به گونه‌ای که مردم از او به «عبد ابراهیم» یاد می‌کردند (اخبارالدوله العباسیه، ۱۹۷۱: ۲۶۱). امام عباسی، در طول این مدت، ابومسلم را برای ایفای نقشی که می‌خواست در آینده به او واگذار کند، آماده می‌کرد. سپس برای ایجاد پیوندی وثیق میان ابومسلم و خاندان عباسی، او را مولی خود خواند تا از این طریق، ابومسلم را به اهل‌بیت عباسی پیوند زند و او را در شمار وابستگان به این خانواده به حساب آورد (Sharon,۱۹۸۳: ۲۱۳).

نکته دوم که در توصیه‌نامه به چشم می‌خورد، تأکید ابراهیم عباسی بر نزدیک شدن ابومسلم به قبایل یمنی و دورشدن او از قبایل مضری است. این تشویق و تحذیر، مسبوق به کدام زمینه و معطوف به کدام هدف بود؟ تردیدی نیست که یک وجه این توصیه ناظر بر عافیت‌طلبی و التزام به دوراندیشی و احتیاط بود تا نهضت عباسی در این مرحله حساس دچار تنگناهای سیاسی از جانب امویان نشود. زیرا، در این زمان که ابومسلم برای رهبری نهضت به خراسان می‌رفت، یک عنصر مضری به نام نصربن سیار از سوی امویان بر این منطقه فرمان می‌راند که از قبایل شمالی (مضری) حمایت می‌کرد و نسبت به جنوبی‌ها (نمایی‌ها) بغض و کینه داشت و با ربیعه به سبب تمایلی که به یمانی‌ها داشتند، دشمنی می‌ورزید (دینوری،۱۹۶۰: ۳۵۱). نقطه مقابل او جدیع‌بن علی کرمانی بود که با حمایت قبایل جنوبی (ازدی) حاکمیت نصربن سیار را به چالش می‌کشید (یعقوبی، ۱۴۱۴: ۳۴۰/۲-۳۴۱۹) که این امر در تضعیف اقتدار امویان و مساعد کردن شرایط به سود عباسیان بی‌تأثیر نبود.

در حقیقت، با عنایت به چنین فضای سیاسی بود که امام عباسی به کارگیری سیاست جذب یمانی‌ها و ربیعه را به ابومسلم توصیه کرد و او را از نزدیک شدن به شمالی‌ها (مضری‌ها) برحذر داشت. به رغم این‌که خاندان عباسی از عرب‌های شمالی و مضری به شمار می‌آمدند و محل مأموریت ابومسلم عرصه کشاکش میان مضری‌ها و یمانی‌ها بود، ابراهیم امام نمی‌توانست خود را از اتکاء به قبایل عربی در خراسان بی‌نیاز بداند. چه، دعوت عباسیان در حقیقت از ماهیتی مذهبی، سیاسی و عربی برخوردار بود (یوسفی، ۱۳۶۸: ۵۶) و از این رو، ابومسلم می‌بایست از اختلافات موجود در صحنه سیاسی خراسان به سود نهضت عباسیان بهره‌برداری کند.

البته نکته مهمی که نباید از آن غفلت کرد، سفارش‌های ابوهاشم به محمدبن علی است که به گونه‌ای توصیه‌های ابراهیم امام به ابومسلم را تحت‌تأثیر قرار داده است. از این منظر می‌توان ادعا کرد که توصیه اخیر امام عباسی به دوری و نزدیکی به قبایل عربی در خراسان، نوعی زیر متن[۱] است که با قرائن و نشانه هایی که در خود دارد، به یک زبر متن[۲] پیوند خورده است

۱. Hypotext

۲. Hypertext

(Genett,۱۹۹۷: ۵). از آن‌جا که مفهومی از زبرمتن در زیر متن وارد شده و آن را تحت‌تأثیر خود قرار داده، در حقیقت، موجب خلق رابطه‌ای میان این دو متن شده است که می‌توان از آن به بینامتنیت[۱] تعبیر کرد. چه، ابوهاشم پیش از مرگ به محمدبن علی وصیت کرده بود که پس از شروع دعوت در خراسان، به جانب یمانی‌ها و ربیعه روی آورد و از مضری‌ها دوری گزیند (ابن عبدربه، ۱۹۶۲: ۴۷۶/۴؛ Elad,۲۰۰۰: ۲۵۷).

نکته سوم در میان توصیه‌های امام به ابومسلم، تأکید بر حفظ حرمت سلیمان‌بن کثیر است. نظر به این‌که سلیمان در مأموریت پیشین ابومسلم به خراسان، با او به بهانه جوانی و بی‌تجربگی مخالفت کرده بود (طبری، ۱۳۸۷: ۳۶۱/۷)، این بار ابراهیم عباسی نمی‌خواست که میان ابومسلم و سلیمان که بارها در راه نهضت عباسیان متحمل زجرها و شکنجه‌های امویان شده بود (ابن خلدون،۱۳۶۳: ۱۶۳/۲)، کدورتی ایجاد شود و همبستگی میان گروندگان به نهضت را زایل نماید. از این رو به ابومسلم توصیه کرد تا از سلیمان سرپیچی نکند و به گاه ضرورت با او به مشورت بپردازد و در غیاب امام عباسی به او تکیه کند.

آخرین و مهم‌ترین نکته در توصیه‌های ابراهیم امام این است که ابومسلم در صورت توان، زبان عربی را در خراسان براندازد و هیچ عرب‌زبانی را در آن دیار باقی نگذارد. این مورد در میان موارد پیشین، شایسته دقت بیشتری است. آن‌چه در بادی امر عجیب می‌نماید، این است که چرا ابراهیم‌بن محمد با این‌که خود و خاندانش از تبار عربی برخوردار بودند و نقیبان دعوت عباسی نیز همگی عرب‌تبار و یا از موالی قبایل عربی به شمار می‌آمدند، از نماینده خود خواست تا در خراسان به نسل‌کشی روی آورد و هیچ عرب‌زبانی را باقی نگذارد؟ این، عمده‌ترین تناقض موجود در توصیه‌های امام است که با توصیه پیشین او مبنی بر اتکاء به یمانی‌ها و ربیعه در فرایند علنی شدن دعوت، قابل جمع نیست[۲]. همین امر موجب به هم ریختن انسجام میان گزاره‌های صدر و ذیل در توصیه‌های امام شده است. زیرا انسجام در مجموعه‌ای نمود خواهد یافت که محتوای آن منطقاً با یکدیگر سازگار باشند. به عبارتی، هرچه میزان سازگاری محتوای گزاره‌های یک متن بیشتر باشد، میزان انسجام گزاره‌ها هم بیشتر خواهد بود (زمانی،۱۳۹۳: ۱۲۰).

نخستین پرسشی که در برخورد نقادانه با این متن در ذهن شکل می‌گیرد، چیستی روابط مفهومی میان گزاره‌های مندرج در آن است. در این توصیه‌ها، میان گزاره‌های صدر و ذیل، رابطه ی هم معنایی برقرار نیست. این نوع رابطه، زمانی برقرار می‌شود که گزاره‌ای را بتوان جانشین گزاره‌ای دیگر در متن کرد، بی‌آن‌که معنی کل زنجیره گفتار در آن متن تغییر کند (صفوی،۱۳۹۲: ۱۳۲). هم‌چنین، گزاره‌های یاد شده، فاقد استلزام معنایی هستند. چه، در استلزام معنایی، پذیرش یک گزاره، مستلزم پذیرش معنای گزاره دیگر است (همان: ۱۳۷). یعنی در صورتی می‌توان یمانی‌ها را گرامی داشت که آن‌ها زنده بمانند و اگر قرار است از میان برداشته شوند، دیگر نمی‌توان آن‌ها را گرامی داشت و به توان آن‌ها در مبارزه با امویان اتکا نمود. به دیگر سخن، پناه آوردن ابومسلم به یمانی‌ها و ربیعه در خراسان ـ حسب توصیه امام عباسی ـ و اعتماد به آن‌ها در فرایند نهضت، در گرو پیش‌انگاریِ وجود آن‌هاست. یعنی ابتدا باید وجود آن‌ها به رسمیت شناخت، آن‌گاه نسبت به آن‌ها اعتماد ورزید. در غیر این‌صورت، رابطه این گزاره با گزاره‌های پیشین، از تباین معنایی برخوردار خواهد شد که نفی یکی به تأیید دیگری و بالعکس خواهد انجامید. علاوه بر این، متن یاد شده از تلازم صدق هم برخوردار نیست؛ زیرا اگر یمانی‌ها در فرایند نهضت از قابلیت اعتماد برخوردار هستند، نباید از میان برداشته شوند، و اگر به راستی از میان برداشتنی باشند، دیگر قابل اعتماد نخواهند بود که امام عباسی، ابومسلم را به تکریم آن‌ها تحریض نماید.

این احتمال هم منتفی است که کسی گمان کند که در توصیه‌های ابراهیم عباسی، تعبیر «لساناً عربیاً» در حکم قید تخصیص یافته‌ای برای عرب‌های شمالی است (العش، ۱۹۸۲: ۲۴) که زمام امور را در خراسان به دست داشتند و می بایست در نخستین مرحله از قیام عباسی از میان برداشته شوند. زیرا اولاً در آن روزگار، زبان عرب شمالی و جنوبی چندان از یکدیگر متمایز نبود؛ ثانیاً امام عباسی که خود از نژاد عرب شمالی بود،چگونه می‌توانست به حذف عرب شمالی در خراسان فرمان دهد، در حالی‌که شماری از نقیبان و فرماندهان سپاه او در این سامان از عرب‌های شمالی بودند (عطوان، ۱۹۹۵: ۲۸۷-۲۸۶). همچنین گمانه ریچارد فرای که اصل توصیه نامه ابراهیم امام را محل

---

۱. Intertextuality

۲.کسانی برای رفع این تناقض،گمان کرده اند که شاید متن توصیه نامه بعدها عوض کرده باشند تا نشان دهند که شورش عباسیان،شورشی ایرانی برای سرنگونی عرب ها در خراسان بوده است (نک: دانیل،۱۳۶۷: ۴۷).

تردید خوانده (Frye,۱۹۴۷: ۳۵) ، بیش از آن که ناظر به حل مساله باشد،باید ناظر به پاک کردن صورت مساله خواند.نهایت این که پذیرش کامل این توصیه‌نامه مستلزم ارتفاع نقیضین می‌باشد که از حیث منطقی محال است.

نتیجه گیری

عباسیان که به طرز غیر آشکار، مبارزات سیاسی خود را از سال ۱۰۰ هجری بر ضد امویان آغاز کرده بودند، در ابتدای سال ۱۲۹ هجری با تغییر تاکتیک وارد یک مرحله سخت افزاری شدند تا کیان و موجودیت دولت اموی را به چالش بکشند و در یک مبارزه آشکار سیاسی و نظامی،دولت انقلابی عباسی را جایگزین آن سازند. دشواری و حساسیت دوره گذار موجب شد که ابراهیم امام بر عنصر هوشمندی به نام ابومسلم خراسانی تکیه کند تا با درایت و کفایتی که از او سراغ داشت،هواداران نهضت را بر ضد امویان بسیج نماید و مانع از انحراف قیام به سود رقیبان ایدئولوژیک عباسیان شود. گرچه نقیبان در آستانه ورود به مرحله علنی قیام از امام عباسی خواستند تا برگزیده ای از خاندان خود را به منظور هدایت نهضت به خراسان گسیل نماید اما به نظر می رسد که خواست آنها بیشتر معطوف به جنبه نمادین حضور عنصری از «اهل بیت» در صف مقدم مبارزات بود تا حرکت اموی ستیزانه آنها از حرمت و قداست خاصی برخوردار شود و همبستگی بیشتری در صفوف انقلابیون پدید آید. امام عباسی در پاسخ به این درخواست، ابومسلم خراسانی را که پیش از این برای ایفای چنین نقشی تربیت کرده بود به خراسان فرستاد تا خاطر خود را برای عبور نهضت از این مرحله دشوار، به سود خاندان عباسی، آسوده سازد و مانع از رفتارهای تفرقه افکنانه در خلال این روند شود.

طبیعی بود که به هنگام عزیمت ابومسلم به محل مأموریتش، امام عباسی آخرین توصیه های لازم را با او در میان نهد تا این فرمانده جوان، با عنایت به فضای سیاسی خراسان، آنها را در جذب و دفع عناصر قبیله ای به کار بندد و فرایند گذار را تسهیل و تسریع نماید.اما در آن میان، توصیه ابراهیم بن محمد برای از میان برداشتن عرب زبان های خراسان که با دیگر گزاره های این توصیه نامه در تعارض آشکار می باشد،نقض غرضی است که با درایت و دوراندیشیِ امام عباسیِ عرب زبان و عرب تبار قابل جمع نیست. اصولا این گزاره با ابتنای بر گزاره های پیش از خود نمی تواند ایجاد باور کند. زیرا میان گزاره مورد نظر با گزاره های مقدم هیچ نوع رابطه تلازم دیده نمی شود. این رابطه در صورتی می توانست پدید آید که محتوای گزاره ها از سازگاری منطقی برخوردار باشد. سازگاری منطقی نیز زمانی می تواند وصف مجموعه ای از گزاره ها باشد که در میان آنها هیچ دو گزاره متناقضی دیده نشود و یا بخشی از متن واجد مفهومی نباشد که با مفاهیم گزاره های قبل و بعد از خود در تعارض باشد. به نظر می رسد که این تعارض محصول خطای نسخه برداران در روند استنساخ بوده باشد که ندانسته ترکیب «انساناً مریباً»[۱]را به «لساناً عربیاً»[۲] تصحیف کرده اند. با فرض این ایده و بازگرداندن کلام امام به حالت نخست (انساناًمریباً)، مسأله تناقض مرتفع و سیاق کلام امام از سازگاری منطقی برخوردار خواهد شد و میان گزاره «و ان استطعت الاتدع بخراسان انساناً مریباً فافعل»[۳] و گزاره های پیش از آن-که واجد مفهوم ریب و شک می باشند- تلازم معنایی برقرار خواهد شد.

فهرست منابع

• *قرآن الکریم.*

• ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۳۸۶ق)، *شرح نهج‌البلاغه*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

• ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی‌التاریخ*، بیروت، دارصادر.

• ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۸۰)، *اللباب فی تهذیب الانساب*،بیروت، دار صادر.

• ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن(۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب‌العلمیه.

• ابن حبیب بغدادی،محمد [بی تا]، *المحبر*، تصحیح: ایلیزه لیختن شتیتر،بیروت، منشورات دار الآفاق الجدیده.

• ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (۱۹۶۲)، *جمهرة الانساب العرب*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، مصر: دارالمعارف.

• ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *العبر*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱. فرد مشکوک

۲. عرب زبان

۳. و اگر توانستی که هیچ فرد مشکوکی را در خراسان باقی نگذاری، چنین کن.

• ابن خلکان، ابوالعباس احمد [بی‌تا]، *وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان*، تحقیق: احسان عباس، بیروت، دارصادر.

• ابن طقطقی، محمدبن علی (۱۳۱۷ق)، *الفخری فی الآداب السلطانیهٔ*، قاهره، مطبعهٔ الموسوعات.

• ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۹۶۲)، *العقدالفرید*، قاهره، مکتبهٔ النهضهٔ العربیهٔ.

• ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح (۱۹۷۹)، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت، دارالحیرهٔ.

• ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۹۶۰)، *المعارف*،تحقیق: ثروت عکاشه،قاهره، دارالکتب المصریه.

• ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰)، *الامامهٔ والسیاسهٔ*، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالاضواء.

• ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، *البدایهٔ والنهایهٔ*، بیروت، دارالفکر.

• اسفزازی، عین الله محمد (۱۳۳۸)، *روضات‌الجنات فی اوصاف مدینهٔ هرات*، تصحیح: سید محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

• بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، *انساب‌الاشراف*، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.

• بهرامی،روح الله (۱۳۹۴)، *کیسانیه*، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.

• الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۶۴)، *رسائل الجاحظ*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره،مکتبهٔ الخانجی.

• الخضری بک، شیخ محمد (۱۹۷۰)، *الدولهٔ العباسیهٔ*، تحقیق: شیخ محمد العثمانی،بیروت،شرکه دار ارقم بن ابی ارقم.

• دانیل، التون (۱۳۶۷)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

• الدوری، عبدالعزیز (۲۰۰۰)، *الدعوهٔ العباسیهٔ*، دمشق، دار اطلاس للدراسات و الترجمه والنشر.

• الدینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۹۶۰)، *الاخبارالطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قاهره، دار الاحیاءالکتب العربیه.

• الذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۳)، *سیراعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسهٔالرسالهٔ.

• الازدی، ابوزکریا یزید بن محمد (۱۹۶۷)، *تاریخ‌الموصل*، تحقیق: علی حبیبهٔ، قاهره: لجنهٔ احیاءالتراث الاسلامی.

• الزرکلی، خیرالدین (۱۹۹۹)، *الاعلام*، بیروت، مؤسسهٔ الرسالهٔ.

• زمانی، محسن (۱۳۹۳)، *آشنایی با معرفت‌شناسی*، تهران، انتشارات هرمس.

• السمعانی، عبدالکریم (۱۹۸۸)، *الانساب*،بیروت، دارالجنان.

• صفوت، احمد زکی (۱۹۸۵)، جمهرهٔ *خطب العرب فی‌العصورالعربیهٔ الزاهرهٔ*، بیروت، دارالحداقهٔ.

• صفوی، کوروش (۱۳۹۲)، *درآمدی بر معناشناسی*، تهران، انتشارات سوره مهر.

• الطبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، *تاریخ‌الامم والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث.

• عباسی، علی‌اکبر (۱۳۹۲)، «ابومسلم خراسانی و دلائل عناد او با داعیان عباسی»، *مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، سال هشتم، شماره ۳۱، صص۱۲۸-۱۰۹.

• العش، یوسف (۱۹۸۲)، *تاریخ عصر الخلافهٔ العباسیه*، بیروت، دارالفکر.

• عطوان، حسین (۱۹۹۵)، *الدعوه العباسیه:تاریخ و تطور*، بیروت، دارالجیل.

• مجهول المؤلف (۱۹۷۱)، *اخبارالدولهٔالعباسیهٔ*، تحقیق: سهیل زکار و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دارالطلیعه.

• مجهول‌المؤلف، (۱۸۶۹)، *العیون والحدائق فی معرفهٔ الحقائق*، لیدن، بریل.

• مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵)، *التنبیه والاشراف*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

• مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۹)، *تجارب الامم*، ترجمه: ابوالقاسم امامی،تهران، انتشارات سروش.

• مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.

• مقریزی، تقی الدین احمد (۱۹۹۱)، *المقفی الکبیر*، تحقیق: محمد البعلاوی، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

• الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۴۱۴)، *تاریخ الیعقوبی*، قم، منشورات الشریف الرضی.

• یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۸)، *ابومسلم سردار خراسان*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

• Allen, Graham (۲۰۰۱), Intertextuality, London &New York, Routledge.

• Elad, Amikam (۲۰۰۰), "The Ethnic composition of the Abbasid Revolution", Jerusalem studies in Arabic & Islam, pp.۲٤٦-۳۲٤.

• Frye, Richard Nelson (۱۹٤۷), "The Role of Abu Muslim in the Abbasid Revolt", Muslim World,pp.۲۳-۲۸.

• Genett, Gerard (۱۹۹۷), Palimsests: Literature in the second degree, trans: By Channa Newman &

Chaude Doubinsky, Lincoln & London University of Nebraska press.

• Shaban, M.A. (۱۹۷۰), Abbasid Revolution, Cambridge, Cambridge University Press.

• Sharon, Moshe (۱۹۸۳), Black Banners from the East, Leiden, Brill.